

## قصه افول اخلاق

گفت‌وگو با عبدالکریم سروش

ایران، ۱۶ و ۱۷/۱۰/۸۲



**چکیده:** در این گفت‌وگو، علاوه بر اشاره به عوامل متروک شدن ارزش‌های اخلاقی در جامعه، اسلامی، دو عامل عمده آن را بهادادن بیش از اندازه به مقوله فقه و احکام و نحوه زمامداری در جوامع اسلامی که به خاطر استبدادی بودن خود، منشأی برای افول ارزش‌های اخلاقی است، می‌داند.

از ابتدای انقلاب که به ایران بازگشتم، فلسفه اخلاق و علم اخلاق مورد توجه من بوده است. این مواد را در دانشگاه تدریس می‌کرده‌ام و همواره قصه اخلاق مشغله فکری من بوده است و هیچ‌گاه از اهمیت آن در حوزه عمل و نظر غافل نبوده‌ام. ابتدا، بیشتر، فلسفه اخلاق تدریس می‌کردم. اما، از دوره‌ای، بیشتر، به علم اخلاق معطوف شدم و به دانشجویان آموختم که ما یک «خود» داریم و یک «بیگانه»؛ و تمام همت علم اخلاق این است که خود را از بیگانه خلاص کند و به قولی، بیگانه‌پیرایی کند. ردایل، همه بیگانه‌اند و از جنس ما آدمیان نیستند؛ اگر هم به درون خانه ما رخنه کنند، باید آنها را بیرون راند. اما، فضایل از جنس ما هستند و زمانی که در خانه وجود ما منزل کنند، ما را خودتر و «خود» ما را فربه‌تر خواهند کرد.

علت توجه من به مسائل اخلاقی آن بود که جوابی برای این سؤال پیدا کنم که چرا ما ایرانیان، و به طریق اولی ما مسلمانان، به‌رغم بحث‌های طولانی، مفصل و گاه عمیقی که در باب اخلاق داشته‌ایم و داریم و بر منابع ما موعظه و نصیحت می‌شود، تا این حد از اخلاق حقیقی دور هستیم. چرا در میان ما تا این اندازه دروغ و غیبت و هتک آبروی دیگران رواج

بازتاب اندیشه ۲۶

۴۰

قصه افول  
اخلاق

دارد. مهم تر آنکه، چرا احکام فقهی، در نظر ما از احکام اخلاقی، برتر و مهم تر شمرده می شوند. یا چگونه است که نماز یک مسلمان مقید، ترک نمی شود؛ اما، زبانش را در کنترل خود ندارد و به سادگی دروغ می گوید، غیبت می کند و هتک حرمت می نماید. چنین بود که رفته رفته توجه من از نظریه پردازی درباره فلسفه اخلاق و علم اخلاق، به سوی شرایط اجتماعی، اقتصادی و روان شناختی برای رسوخ فضایل اخلاقی در جان و رفتار آدمیان جلب شد. دو دلیل از مهم ترین دلایل افول اخلاق را متذکر می شوم: اول اینکه، در دوره ای، علم فقه غلبه خاص یافت: تأکید بر اینکه مسلمان کسی است که رفتارش با فقه منطبق باشد. و به طور کلی، فربهی علم فقه به لاغر و نحیف شدن اخلاق منجر شد. این، نه تنها در عمل، که در نظر نیز به وقوع پیوست: اگر به تاریخ فرهنگ اسلامی - ایرانی نظر کنید، می بینید که بخش کوچکی از کتاب هایی که در فقه نوشته شده در اخلاق نوشته شده است و وقتی اخلاق را کنار گذاشتیم، فقه هم زیان دید. بنابراین، به فکر نقد اخلاقی افتادم؛ نقد اخلاقی در بسیاری امور، از جمله نقد اخلاقی دین، فقه، قدرت. البته، علم از جهات مختلفی مستلزم نقد فلسفه است که یکی از مهم ترین وجوه آن نقد اخلاقی است. دلیل دوم، قرن ها زندگی، حتی پیش از ورود اسلام به ایران، زیر سایه نظام های استبدادی است و نظام های استبدادی، عیوب و نقایص بسیار دارند. یکی از بدترین و مهیب ترین نقص این نظام ها، عقب ماندگی اخلاقی است. در نظام های استبدادی هر می وجود دارد که قاعده آن را مردم تشکیل می دهند و در صدر آن، حاکمان جای می گیرند و چون نظام، استبدادی است، هیچ قاعده ای برای گرفتن حق، جز نزدیک شدن به رأس هرم یا حاکمان وجود ندارد و این گونه است که شخص مستبد، خود، معیار و الگوی اخلاق می شود و فرد برای رسیدن به رأس هرم قدرت، هر حق و فضیلت و ارزشی را زیر پای می نهد.

من، به رغم پاره ای ایرادها، منکر کارکرد فقه، در حال حاضر، نیستم. آنچه من با آن مشکل دارم فربه بودن فقه، آن هم به هزینه نحیف شدن اخلاق است. در جامعه، تاریخ و فرهنگ ما، چنان وانمود شد که گویی فقه پاسخ تمام سؤالات مربوط به رفتار آدمیان را می دهد. غزالی نیز به دنبال همین آفات در جامعه اسلامی بود که احیاء علوم دین را نوشت. وی در مقدمه و سایر بخش های کتاب به این معضل اشاره می کند و یادآور می شود که فقه چنان فربه شده است که جای را بر اخلاق تنگ کرده است.

به زعم غزالی، احیای دین منوط به احیای اخلاق دینی از جمله است. امروزه، تمام علوم

دینی کلام، تفسیر و اصول هم به ضعف و هم به انجماد افتاده‌اند. در دوره‌ای از تاریخ فرهنگ اندیشه اسلامی، یعنی پس از درگذشت پیامبر اسلام، اندیشه دینی سیال بود؛ شرط آن هم، در تمام شاخه‌هایش، آزادی است.

مهم‌ترین اصل در علم اخلاق این است که باید اخلاقی بود و اخلاقی زیست. اگر کسی از من بپرسد دلیل شما برای این سخن چیست، خواهم گفت هیچ دلیلی برای این سخن ندارم. این فرض یا مبنایی است که برای رسیدن به مقصود باید آن را اختیار کرد و در برخورد با مشکلی در این زمینه، راه‌حلی برای آن ندارم. این اولین اصل است و همان‌طور که اگر کسی بگوید «عالم خارج وجود ندارد»، هیچ مکتب فلسفی نمی‌تواند پاسخ او را بدهد. در اخلاق هم همین‌طور: ما اخلاق را پذیرفتیم؛ اما این اخلاق چیست؟ اخلاقی زیستن به چه معناست؟ اینکه سقراط می‌گفت: «زندگی نسنجیده ارزش زیستن ندارد»، حرفی معقول است؛ اما، زندگی سنجیده و اساساً سنجش چیست و ترازوی سنجش ما کدام است؟ همه اینها سؤال‌های مهمی است که پاسخ به آنها آسان نیست؛ ولی مهم این است که اعتقاد داشته باشید که، بالاخره، باید از یک موضع اخلاقی حرکت کرد.

در مورد نقد اخلاقی فقه نیز باید دانست که فقه عبارت است از ایستادن در موضعی، و مسلح و مجهز بودن به مفاهیم، تصورات و تصدیقات و آن‌گاه منطبق کردن این مفاهیم، تصورات و تصدیقات بر مقوله مورد نقد، تا بتوان از این طریق برای آنها حکمی متقن صادر کرد. البته، نقد گاهی به نشان دادن ناسازگاری‌های درونی، و حتی گاه به اوراق کردن یک نظام نیز گفته می‌شود. همه این مسائل نقد است. برای مثال، در نقد اخلاقی یک نظام سیاسی، باید از طریق اخلاقی، جامعه‌شناختی و علت و معلول‌های اجتماعی نشان دهم که آن نظام، خواسته یا ناخواسته، مولد پاره‌ای از رذایل یا فضایل در جامعه خواهد شد.

## ● اشاره

۱. اهمیت و ضرورت اخلاق و رفیع بودن جایگاه آن امری غیرقابل انکار است و رهبران دینی، از جمله نبی مکرم اسلام و ائمه معصومین علیهم‌السلام، همواره بر نقش اساسی و اهمیت بنیادین اخلاق در مجموعه تعالیم دینی تأکید ورزیده‌اند. همچنین، این واقعیت تأسف‌برانگیز نیز پذیرفتنی است که علم اخلاق در مجموع تحقیقات و پژوهش‌های دینی، بخش اندکی را به خود اختصاص داده است. اما، این نکته که در گفت‌وگو مورد تأکید بلیغ قرار گرفته که عالمان دینی، در مقام ارائه حقایق دینی به انسان‌ها، جانب فقه را بر اخلاق برتری داده‌اند و چنین وانمود کرده‌اند که فقه پاسخگوی تمام سؤالات مربوط به رفتار

بازتاب اندیشه ۲۶  
قصه افول  
اخلاق

آدمیان است، محل تأمل است و به نظر می‌رسد که در این تحلیل، تفکیک درستی بین آنچه که در حوزه تحقیقات و مطالعات دینی اتفاق می‌افتد، با آنچه که در حوزه تبلیغ دینی می‌گذرد، صورت نگرفته است. از همین رو، نوعی تناقض نیز در این گفت‌وگو دیده می‌شود: زیرا در یک قسمت گفته شده که «ما مسلمانان بحث‌های طولانی، مفصل و گاه عمیقی در باب اخلاق داشته‌ایم و داریم»، و از طرف دیگر، جای‌گزین شدن فقه به جای اخلاق و اهمیت ندادن عالمان دینی به اخلاق مورد نقد قرار گرفته است. واقعیت آن است که عالمان دینی، هیچ‌گاه در مقام ارائه دین، فقه را به جای اخلاق ننشاندند و اگر قصوری هم قابل تصویر باشد، تنها در ناحیه تحقیق و پژوهش بوده است.

۲. گرچه برخی مشکلات اخلاقی جامعه و ریشه‌های آن، به عدم وجود تحقیقات و کنکاش‌های عالمانه بر مباحث اخلاقی و روش‌های کاربردی آن برمی‌گردد؛ اما، باید توجه داشت که مشکلات اصلی در این راه، اموری مهم‌تر است که در این تحلیل که به بررسی عوامل افول اخلاقی پرداخته است، به آن عوامل توجه نشده است. در این میان، شاید بتوان گفت تقویت جنبه‌های اعتقادی و ایمانی، خود، تأثیر مستقیمی در تقویت بنیان‌های اخلاقی جامعه دارد، در مقابل طرح بعضی از نظریات، نظیر نسبی‌گرایی دینی و تکثرگرایی، نقش مخرب و ویرانگری در این زمینه‌ها دارد.

۳. بها دادن به تکالیف فقهی از سوی مسلمانان، نه تنها عامل تضعیف‌کننده اخلاق نیست، بلکه اصولاً، حکمت تشریح احکام در شریعت، عمدتاً تحکیم اصول و ارزش‌های اخلاقی بوده است و چنانچه این احکام یا حفظ شرایط و توجه به اسرار آن مورد توجه مسلمانان قرار گیرد، خودبه‌خود فضایل اخلاقی را به دنبال خواهد داشت.

۴. اینکه گفته شود «مسلمانان به بهانه پرداختن به نماز و روزه، اخلاق را وانهاده‌اند»، تحلیل دقیقی از واقعیت خارجی نیست؛ زیرا بسیاری از احکام شرعی را نیز می‌توان یافت که به واسطه صعوبت و سختی متروک شده‌اند. حقیقت آن است که آدمی، ذاتاً، آسان‌طلب است و در انتخاب سخت و آسان، غالباً آسان را انتخاب می‌کند. از همین رو، در نگاهی دیگر، به‌رغم التزام به برخی ارزش‌ها و فضایل اخلاقی، از انجام بعضی از احکام فقهی که بار مالی و جانی دارد، شانه خالی می‌کند. بنابراین، ریشه مشکل را باید در جای دیگری جست‌وجو کرد و در غیراین صورت، همان‌قدر که می‌توان بی‌مهری آدمیان را نسبت به اخلاق مثال زد، در مورد احکام فقه نیز می‌توان سراغ گرفت.

۵. برخی از پارادایم‌های اخلاقی که در گفت‌وگو به آن اشاره شده است، خود، مستقیماً از موضوعات و ابواب فقهی هستند و بر این اساس، این اشکال که عدم توجه به این مفاهیم اخلاقی ناشی از فرجه شدن فقه می‌باشد، چندان موجه نیست.

۶. به نظر می‌رسد دموکراسی یا استبدادی بودن حکومت، به خودی خود، از عوامل اصلی پیدایش رشد یا افول اخلاقی در جامعه نیستند. گرچه جامعه ایرانی در حکومت‌های

پادشاهی، شاهد استبدادهای انحصارطلب و به دور از منطبق بوده است، اما، در جهان معاصر، جوامع فراوانی را می‌توان سراغ گرفت که سالیان درازی است دموکراسی و لیبرالیسم را تجربه کرده‌اند و به لحاظ پای‌بندی به فضایل اخلاقی، نمی‌توان احراز کرد که بهتر از جامعه ایرانی بوده‌اند.

در این گفت‌وگو به روشنی معلوم نشده است که با کدام معیاس و میزان، التزام اخلاقی جامعه ایرانی با سایر جوامع سنجیده شده است. آیا اصولاً می‌توان مقیاسی به دست آورد که همه پارامترهای اخلاقی را در مجموع ارزیابی کند و آیا این سخنان بر اساس چنین مقیاسی گفته شده است.

۷. توصیه به رعایت ارزش‌های اخلاقی و ارائه یک نظام اخلاقی، بدون تبیین پشتوانه‌های نظری آن، امری نامعقول است که برای مخاطبان نیز الزامی، چه در ناحیه عمل و چه در فکر و نظر، در پی ندارد. از همین رو فیلسوفان، پیش از آنکه نظام اخلاقی خاصی را ارائه دهند، ناگزیر بوده‌اند تا پشتوانه‌های فلسفه اخلاق و فراخلاق را برای نظام پیشنهادی خود ترسیم کنند. اینکه در این گفت‌وگو از یک سو، مخاطبان به رعایت اخلاق توصیه شده‌اند و از سوی دیگر، هنگامی که از چرایی آن سؤال شده است جوابی ارائه نمی‌شود و حتی گفته شده که جوابی نداریم، به هیچ روی قابل قبول نیست، آن هم در عصری که مخاطبان، از تئوری‌پردازان، قبل از هر سخنی برای ادعاهایشان، مطالبه دلیلی خردپسند دارند.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی